

ناکارآمدی‌های حقوق بشر در خاورمیانه

مهدی ذاکریان

دکتر مهدی ذاکریان، استاد مدعو دانشکده حقوق دانشگاه پنسیلوانیا
هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات mzakerian@law.upenn.edu

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال هشتم، شماره دوم، پاییز ۱۳۹۰، صص ۱۴۹-۱۲۹.

دیباچه

پس از دهه آغازین قرن بیست و یکم، جامعه بین‌المللی این انتظار را داشت که هرچه به پیش می‌رود دستاوردهای بهتری در زمینه حقوق بشر، دموکراسی، اخلاق و فضایل انسانی داشته باشد. به‌رغم این امید ما ناگزیر به اذعان این نکته‌ایم که مؤلفه‌های یادشده نتوانستند در سراسر این کره خاکی به منصفه ظهور برسند. این ناکامی در منطقه خاورمیانه به مراتب شدیدتر است. استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر با کمترین میزان در این منطقه مورد پذیرش قرار می‌گیرند و دو نهاد قدرتمند دولت و سنت در برابر این استانداردها ایستاده و تعریف دیگری از حقوق بشر بین‌المللی ارائه می‌کنند. شاید همین‌ها عامل اصلی نارضایتی مردم این منطقه و شکل‌گیری جنبش‌های اخیر باشند. به راستی چرا مصادیق، یافته‌ها و دستاوردهای بین‌المللی در زمینه حقوق بشر در منطقه خاورمیانه دست‌یافتنی نیستند؟ چگونه است که یافته‌های حقوق بشر جهانی در باخترزمین در قالب تئوری، دکترین و کنوانسیون طراحی و تنظیم می‌شوند و به مرحله کاربرد و اجرا درمی‌آیند ولی در خاورمیانه همچنان در باب تراحم و توافق با حقوق بشر و تعریف آن در مانده‌ایم؟ چگونه است که دادگاه حقوق بشر در اروپا و امریکا و حتی افریقا در حال دادرسی به شکایات قربانیان نقض حقوق بشر شهروندان این قاره‌ها از دولت‌هایشان هستند ولی در خاورمیانه نه تنها چنین دادگاهی وجود ندارد بلکه حتی یک سازوکار ساده نظارتی آن هم در حد شکلی و صوری نیز به چشم نمی‌خورد؟ بدتر اینکه حتی برای حقوق بشر، اندیشمندان منطقه خاورمیانه نتوانسته‌اند یک کنوانسیون، نظریه و یا حتی یک دکترین بومی و اصیل ارائه کنند که در جامعه جهانی دارای اعتبار و روایی باشد.

پرسش کلیدی اینکه اصلاً چرا به‌رغم کانون بودن خاورمیانه در تاریخ روابط بین‌الملل به لحاظ تمدن، فرهنگ، حقوق و مذهب ما گواه آن هستیم که اروپا و امریکا در موضوع حقوق بشر از این منطقه پیشی گرفته‌اند؟ چگونه است که حقوق بشر در روابط بین‌الملل نهادسازی شده است^(۱) ولی حقوق بشر در خاورمیانه به شیوه معماگونه‌ای کلاف کور و سردرگمی است؟ مجموعه‌ای از بررسی‌ها نشان می‌دهند که گره‌های کور حقوق بشر در منطقه ما ریشه در عوامل گوناگونی دارند. ابهام در تعریف مفهوم حقوق بشر در منطقه خاورمیانه، مقاومت دولت‌های اقتدارگرای خاورمیانه در برابر استانداردهای حقوق بشر و همیاری سنت‌های خرافی و ظالمانه با این دولت‌های دست‌نشانده و یا اقتدارگرا که با سرکوب و زور بر مدار قدرت قرار دارند از مهم‌ترین این عوامل محسوب می‌شود. البته در کنار اینها باید به مدعیان دروغین حقوق بشر در منطقه نیز پرداخت که بیشتر آنها از قشر دانشگاهی و تحصیل کرده بوده و در عین حمایت از حقوق بشر، نظام‌های سیاسی منطقه را نیز مورد حمایت قرار می‌دهند. نوعی بیماری شخصیت روان‌پریش همه‌گیر که جامعه دانشگاهی منطقه خاورمیانه را در بر گرفته است. سیاست تأیید پیش‌ما و تکذیب پشت‌ما ویژگی بارز این گروه است و برگرفته از پس‌زمینه‌های روانی - شخصیتی متعارض شماری از شخصیت‌ها و نخبگان دانشگاهی - سیاسی منطقه خاورمیانه است که بعضاً خود را متخصص و دانشگاهی یا کارشناس و سیاستمدار می‌نامند و به دروغ و در ظاهر مدعیان مردم‌سالاری، دیانت، حقوق بشر، دموکراسی، نوگرایی، وطن‌پرستی و عقلانیتند و در باطن از آخور حاکمان اقتدارگرا ارتزاق می‌کنند. همانا دریغ که به باور و ادعای شماری از پژوهشگران بی‌طرف، تعارضات رفتاری و کرداری همان‌ها یکی از بزرگ‌ترین موانع در دستیابی یا نهادینه‌سازی حقوق بشر در این منطقه است. این پژوهش با توجه به اهمیت این موضوع با روش تحلیل محتوا در تلاش برای بررسی علت نخست یعنی ناشناختگی و ابهام‌های مفهوم حقوق بشر در خاورمیانه است و بررسی علت‌های دیگر یعنی نقش دولت‌های اقتدارگرا و سنت‌های خرافی و نیز مشکل روانی - شخصیتی متعارض نخبگان دانشگاهی و سیاسی را به زمانی دیگر وا می‌گذارد. البته چه بسا این علت اخیر را نیاز به پژوهش

نباشد و تأثیر آن به تجربه بر همه به شیوه‌ای دیگر روشن شده و یا روشن شود. از جمله می‌توان به رفتارهای متعارض و گفته‌ها و کردارهای ضد و نقیض زمانی پی برد که گویندگان آن در مسند قدرت قرار دارند یا آن را از کف نهاده‌اند. چرا که در هنگامی که قدرت ندارند و یا نفع و مقامی برای آنها در یک نظام سیاسی نباشد، آنچنان دو آتش طرفدار حقوق بشر جهانی می‌شوند که همگان با تعجب به تماشای آنها می‌نشینند. ولی در هنگامی که اندک سهمی از قدرت و یا ثروت یک ملت آن هم با خفت‌بارترین روش به آنها می‌رسد به گونه‌ای دیگر بسازند و بنوازند و رقص سمع از بر منفعت خویش در پیش گیرند که ما را مات و مبهوت می‌کنند که پس آن همه وعظ و خطبه در باب حقوق انسان و فضایل اخلاقی و ادعای کرامات فردی این شخص مدعی به ناگهان در کجا مفقود شده است؟ باید با هم صادق و روراست باشیم: این آدم‌ها در جامعه بزرگ ما فراوانند.

نگارنده برپایه شناخت، دانش، تجربه و آگاهی از موضوع حقوق بشر و نیز آگاهی از ویژگی‌های موقعیتی - ارزشی شهروندان خاورمیانه بر این باور است که ریشه‌های سبب‌ساز در درک نادرست از مفهوم حقوق بشر در این منطقه و عامل اصلی ابهام در مفهوم حقوق بشر در این منطقه نبود تعریفی یکسان، شفاف و قابل استناد و حقوقی از حقوق بشر در منطقه در سطح کلان و عمومی جامعه است. مصداق‌ها و متغیرهای اثرگذار بر ویژگی‌های موقعیتی - ارزشی شهروندان خاورمیانه - چه توده‌ها و چه نخبگان - نیز در این زمینه دارای نقش هستند و به عنوان موید ابهام در تعریف حقوق بشر در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرند. روش پژوهش در این نوشتار همان‌گونه که اشاره شد تحلیل محتوا برپایه فهم رفتارهای فرد در جامعه و تعامل آنها با ساختار کلان کشور در منطقه است. روش گردآوری داده‌ها تنها منابع کتابخانه‌ای است ضمن اینکه بررسی‌های میدانی و مبتنی بر شناخت نگارنده طی مطالعات حقوق بشری و دانشگاهی وی بر جهت‌گیری این نوشتار بسیار مؤثر بوده است. نگارنده بر این باور است که در زمینه مطالعات حقوق بشر بیشتر با منابع نظری، حقوقی و فلسفی روبه‌رو هستیم و نبود منابع کاربردی بدون جهت‌گیری از محدودیت‌های جدی مطالعات حقوق بشر در منطقه خاورمیانه است.

تعریف حقوق بشر

آیا در علم حقوق و دانش روابط بین‌الملل مفهومی را داریم که از آن تنها یک تعریف واحد ارائه شود؟ درباره حقوق بشر چطور؟ این پرسش کلیدی دعوی اصلی بین مخالفان و طرفداران جهان‌شمولی حقوق بشر است که به شکل‌گیری دو مکتب و طیف جهان‌شمول‌گرایان و نسبی‌گرایان در مطالعات حقوق بشر انجامیده است. اگر حقوق بشر را در این پژوهش هر آنچه باید انسان به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از آن بهره‌مند شود و آنچه نباید دیگران مانند دولت‌ها، گروه‌ها، سازمان‌ها و افراد علیه انسان انجام بدهند بدانیم آنگاه فهم ادعاهای جهان‌شمول‌گرایان و نسبی‌گراها ساده‌تر است. جهان‌شمول‌گرایان بر این باورند که ارزش‌های حقوق بشر جهانی و همه‌گیرند. حقوق بشر و مصادیق آن همانند حق زندگی، ازدواج، کار، بیمه، نبود شکنجه و بردگی و مانند اینها ویژگی‌ها و مفاهیمی هستند که برای هر انسانی فارغ از جغرافیای زیست و زاد و بوم او دارای ارزش است. چه افریقایی، چه امریکایی، چه اروپایی و چه آسیایی بماهو موجود نباید به بندگی و بردگی گرفته شوند. شکنجه نسبت به هر فردی چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی بد است. به عبارت دیگر به باور آنها بد، بد است ولو اینکه از سوی فردی بزرگ یا مقدس یا دارای یک شخصیت فره‌وش (کاریزما) انجام شود. با این همه این ارزش‌های جهانی و فراگیر در همه جوامع به یک شیوه کشف نشده و به دست نیامده‌اند. به همین روی، جهان‌شمول‌گرایان به سه دسته تقسیم شده و فراگیری حقوق بشر را از زاویه‌های زیر تعریف کرده‌اند:^(۲)

۱. **جهان‌شمول‌گرایان دوافکتو:** به باور آنها حقوق بشر به عنوان یک ارزش جهانی پذیرفته شده است، همانند سرقت از بانک که از منظر جهانی یک عمل نادرست است. اگرچه سرقت از بانک رخ می‌دهد اما تقصیر متوجه سارقان است نه اینکه سرقت خوب است. به همان سان هر چند نقض حقوق بشر در دنیا رخ می‌دهد، اما تنها ناقضان خطاکار هستند.

۲. **جهان‌شمول‌گرایان واقع‌گرا:** آنها بر این باورند که حقوق بشر یک دارایی طبیعی جهانی است. همه انسان‌ها طبیعتاً آن را دارا هستند. ولو اینکه شماری از مردم آن را به عنوان یک واقعیت نمی‌پذیرند. درست مشابه این است که به‌رغم گرد بودن زمین،

شماری از مردم هنوز آن را مسطح می‌دانند. آنها جاهل هستند و نیازمند آموزش برای درک حقیقت.

۳. جهان شمول‌گرایان دوژور: هر چند ارزش‌های حقوق بشر به عنوان یک حقیقت مطرح نمی‌باشند و آنان مورد پذیرش جهانی نبوده‌اند اما بایستی مورد پذیرش جهانی قرار بگیرند. به باور آنان ارزش‌ها از فرهنگی به فرهنگی دیگر و از زمانی به زمان دیگر، متفاوت هستند. با این وجود، آنها بر این باورند که ارزش‌های مهمی وجود دارند که «درست» یا برتر هستند و ما بایستی آنها را بپذیریم. به عبارتی باید همه تلاش خود را برای فراگیر ساختن ارزش‌های برتر به کار گیریم.

در مقابل نسبی‌گرایان با هر سه نوع جهان‌شمولی مخالفند. آنها تعریف دیگری از حقوق بشر و فراگیری آن دارند. نسبی‌گراها از دید اخلاقی و ارزشی بر این باورند که مردم با فرهنگ‌های گوناگون ارزش‌های متفاوتی دارند. در عین حال آنان فکر نمی‌کنند که میان مردم فرهنگ‌های گوناگون ارزش‌های کمابیش مشترک هم وجود دارد. به باور آنها حقوق بشر ارزشمند است و از آنجا که ارزش‌ها خاص هر فرهنگ هستند، پس حقوق بشر نیز خاص هر فرهنگ است و حقوق بشر جهانی وجود ندارد. عبداللهی النعیمی نویسنده و دانشمند توانمند حقوق بشر که خود مسلمان و از کشور سودان است در برابر این گفتمان مشاجره‌برانگیز دیدگاه مؤثر میان فرهنگی کردن حقوق بشر را مطرح می‌کند.^(۳) النعیمی در این باره می‌گوید: حقوق بشر باید به فرهنگ، مرزهای اخلاقی و دیدگاه‌های مردم نزدیک شود.^(۴) این دیدگاه اگرچه تعریف خاص هر فرهنگ از حقوق بشر را مورد شناسایی دوژور قرار می‌دهد ولی اعتبار هر تعریف از حقوق بشر را به صورت دوفاکتو پذیرفته و بر این باور است که برای دستیابی به یک تعریف جهانی از حقوق بشر باید به هم پوشی تعاریف دست یافت.

تعریف حقوق بشر در خاورمیانه از سوی حکومت‌ها و حاکمان و همین‌طور شماری از استادان حقوق بشر و دین‌مداران مسلمان همان تعریفی است که نسبی‌گراها ارائه می‌کنند. آنها برای مشروعیت‌دهی به تعریف خود از متن حقوق بشر هم بهره می‌گیرند. به باور آنها حقوق بشری حقوق بشر است که هم‌اندیشی جهانی پیرامون آن وجود داشته باشد. از آنجا که اعلامیه جهانی حقوق بشر و بسیاری از کنوانسیون‌های

حقوق بشری دستاورد نگرش کشورهای باخترزمین در موضوع حقوق بشر هستند بنابراین نمی‌توان آنها را جهانی دانست. برای تعریف حقوق بشر همه فرهنگ‌ها و ملت‌ها بایستی به هم‌اندیشی برسند و چون چنین هم‌اندیشی در تعریف حقوق بشر کنونی پدید نیامده است پس حقوق بشر امروزی یک حقوق بشر نسبی است و هنوز با جهان‌شمولی فاصله دارد. بدین‌روی باید اذعان کرد که تعریف و ریشه‌یابی مفهوم حقوق بشر دارای اهمیت بسیاری است^(۵) و چه بسا کامیابی در این زمینه برای یافتن یک تعریف مشترک به دعوای میان جهان‌شمول‌گراها با نسبی‌گرایان پایان داده و زمینه‌ساز گسترش ادبیات حقوق بشر در مناطقی شود که همچنان در سرآغاز راه توجه به حقوق قربانیان نقض حقوق بشر قرار دارند.

به هر روی آنچه روشن است اینکه سرانجام حقوق بشر یعنی چه؟ کدام تعریف مرزهای جهان‌شمول‌گراها و نسبی‌گراها را می‌پوشاند؟ و ما چه تعریفی از حقوق بشر ارائه می‌کنیم؟ به باور نگارنده حقوق بشر سبدی از بایدها و نبایدهایی است که انسان از هنگام زایش و آغاز زندگی تا هنگام پایان زندگی یعنی مرگ با خود به همراه دارد. بنابراین، بایسته‌هایی چون حق زندگی، گریستن و خندیدن، تربیت، آزادی بیان و سخن گفتن آزادانه، حق اندیشیدن، آموزش، ازدواج، کار و بیمه حقوق بشرند. همچنین نبایدهایی چون بردگی، شکنجه، سانسور، اعدام، بازداشت‌های خودسرانه و طولانی‌مدت، ترس و بیم، اعدام و مرگ، فشار و استرس، سبدی هستند که حقوق بشر را شکل داده و تعریف می‌کنند.

فرهنگ حقوق بشر

بهره‌مندی از یک فرهنگ حقوق بشری شرط لازم فهم حقوق بشر است. تعریف حقوق بشر در بستری مناسب شکل می‌گیرد و این بستر منوط به بهره‌مندی از فرهنگ حقوق بشری است. خاورمیانه در این زمینه با مناطق و کشورهای دیگر بسیار فاصله دارد. در واقع یکی از علل اصلی ناشناخته ماندن مفهوم حقوق بشر در خاورمیانه نبود فرهنگ حقوق بشری نهادینه شده است. فرهنگ حقوق بشر Human Rights Culture بازتاب خود را بر ادبیات، موسیقی، سینما، سیاست، تاریخ، آموزش و پرورش، انتخابات، تحزب،

کار، بیمه، و به ویژه حکمرانی و زمامداری وا می‌گذارد. شمار فراوانی از کشورهای منطقه خاورمیانه در این زمینه از حقوق بشر بی‌بهره‌اند. این کاستی ریشه‌های عمیقی در موضوعات گوناگون دارند. در این زمینه عوامل زیر موثرند:

۱. **بی‌بهرگی از تئوری:** در خاورمیانه نظریه‌های علمی حقوق بشری نداریم. اساساً بسیار از کشورهای منطقه خاورمیانه از تئوری و نظریه تهی هستند. در چنین جوامعی بیشتر ایدئولوژی بر آنها تفوق و برتری دارد. به همین روی ایدئولوژی‌های حزب بعث در عراق و سوریه، صهیونیسم در اسرائیل، کمالیسم در ترکیه و اسلامگرایی در مصر و اردن برتری دارند. ایدئولوژی، شهامت ارائه نظریه از دانشمندان علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و حقوق را می‌گیرد و ذهن‌های آنان را از تولید باز می‌ستاند. به جرئت می‌توان گفت که در رژیم‌های اقتدارگرای منطقه نباید انتظار تولید تئوری بومی درباره حقوق بشر داشت. در واقع آنانی که درباره حقوق بشر در این منطقه و در کشورهای یادشده می‌نویسند و یا با فعالیت پیرامون آن به زحمت و رنج می‌افتند تنها نگاه حقوق بشری باخت‌رزمین را به زبان آورده و از بر خویش توشه‌ای به همراه ندارند. آنها حاملان تئوری و اندیشه حقوق بشری از بر خویش نیستند و تنها توضیح‌دهندگان و تبیین‌کنندگان تئوری‌های حقوق بشری کشورهای باخت‌رزمین محسوب می‌شوند. این یک واقعیت تلخ است که شمار نظریه‌پردازان حقوق بشر بومی در خاورمیانه بسیار اندک و نادر است.

۲. **کاریزمامحوری:** در گذشته در ایران شاهنشاه و هم‌اکنون در دیگر کشورها خلیفه (عمان)، ملک (عربستان سعودی و اردن) و شیخ و امیر (امارات متحده عربی، قطر، بحرین و کویت) چهره‌های مقدس، کاریزما و معصوم در میان ملت‌های کشورهای منطقه ما هستند. به باور بسیاری از مردمان این کشورها حکمرانان آنها هرچه کنند و بخواهند مباح است و هر آنچه آنان می‌گویند همان است که رب‌النوع‌ها می‌گفته‌اند چون آنها از شخصیت فره‌وشی و کاریزمای مبهوت‌کننده‌ای در میان ملت‌ها یشان برخوردارند. چنین موضوعی اساس تعریف‌سازی یا فهم از حقوق بشر را مخدوش می‌کند. کاریزما به سادگی توده‌های ناآگاه و روان‌پریش را پیرامون خویش گرد هم می‌آورد و ذهن و دل آنان را به ستایش و تمجید از شخصیت و فره‌وخیش مشغول

می‌سازد. با چنین دل‌مشغولی شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشری ناممکن می‌شود. ملت‌های این‌چنینی ارزش‌های فرهنگی جامعه را تنها در اندازه فهم کاریزما تعریف و تبیین می‌کنند. تعریف فراتر از فهم کاریزما سبب‌ساز محو و نابودی فرد معترض به واسطه حاشیه و پیرامون کاریزما می‌شود که از قبل وی نان می‌خورند و بر کیسه زر خود می‌افزایند. آیا در بستر جامعه‌ای با محوریت کاریزما می‌توان امید به تعریف علمی و کارا از حقوق بشر داشت؟

۳. رئیس - دولت محوری: با نبود دولت - ملت (Nation-State) در منطقه و قوت داشتن مفهوم حاکم‌محوری (King Centric) طبعاً منافع ملی شکل نمی‌گیرد و تا موضوع منافع ملی وجود نداشته باشد حقوق بشر مطرح شدنی نیست. بدتر اینکه بسیاری از استادان و پژوهشگران نیز نمی‌دانند که حقوق بشر در بستر منافع ملی قابل فهم و تفسیر است. اصلاً در همه کشورهای پیشرفته دنیا در کنار مؤلفه‌هایی چون امنیت، استقلال، تمامیت ارضی، رفاه ملی و... حقوق بشر هم یکی از مؤلفه‌های منافع ملی محسوب می‌شود. اما چه نازیباست اینکه برخی در کشورهای خاورمیانه همچنان بر این توهمند که حقوق بشر در قالب منافع ملی به استفاده ابزاری نزدیک است تا اینکه خود یک اصل در منافع ملی باشد؟!

با نبود منافع ملی، حاکم‌محوری به self - righteous می‌انجامد و در چنین وضعی تعریف حقوق بشر محال است. تاریخ منطقه ما نشان داده که حاکمان در خاورمیانه منافع محور هستند و self interest بودن هیچ‌گاه به تعریف مناسبی برای حقوق بشر نمی‌انجامد. حاکمان کشورهایی که فرایند دولت - ملت‌سازی را پشت سر نهاده‌اند ناچار به پیروی و وفادار ماندن به منافع ملی هستند و یکی از پایه‌های اصلی منافع ملی حقوق بشر است. به همین روی هرگاه منافع ملی منشور تصمیم و رفتار حاکمان گردد آنگاه است که حقوق بشر تعریف روشنی خواهد یافت.

۴. نزاع محوری: کمتر به یاد داریم که منطقه ما روی جنگ و نزاع را ندیده باشد. آیا در منطقه خاورمیانه نسلی وجود دارد که خاطره‌ای از وقوع جنگ در منطقه خاورمیانه را به یاد نداشته باشد؟ دست‌کم جنگ‌های دامنه‌دار اعراب و اسرائیل، جنگ‌های فرسایشی مانند جنگ ایران و عراق، جنگ عراق و کویت، جنگ ۳۳ روزه

لبنان، جنگ ۲۲ روزه غزه و نیز درگیری‌های داخلی، فرصت دوری از میلیتاریسم و روی آوردن به یک تعریف از حقوق بشر را از منطقه ما و از مردم این منطقه سلب کرده است. به یاد داریم که فواز جرجس در جایی نقل می‌کرد که حاکمان عرب منطقه در قلب‌های خود راضی به بقای اسرائیل هستند. زیرا اسرائیل سبب می‌شود تا توجه افکار عمومی جهان اسلام و جهان عرب متوجه آن کشور شده و مردم از یاد ببرند که حاکمان آنها با آنها چه می‌کنند. نزاع، جنگ، درگیری، بحران و تحریم برای کشورهای منطقه خاورمیانه به مانند اکسیژن و انرژی برای بقای آنها محسوب می‌شوند. در وضعیت نزاع، فراغت برای تعریف حقوق بشر پدید نمی‌آید و از این روی فرهنگ حقوق بشری شکل نمی‌گیرد.

۵. سرمایه‌ستیزی: برای ادعا و پیشرفت درباره حقوق بشر باید اندکی از سرمایه‌های بومی بهره برد. بسیاری از کشورها در این زمینه چون فاقد پتانسیل لازم هستند به سرمایه‌سازی و بسترسازی در جامعه روی می‌آورند تا بتوانند تعریف حقوق بشر را در جامعه خویش قابل پذیرش سازند. در این زمینه تاریخ، هویت، ادبیات و اسطوره‌ها به کمک کشورها می‌آیند و گاه حتی در تاریخ دست می‌برند تا هویت حقوق بشری بسازند و با این سرمایه به خود ببالند و راه حقوق بشر را در کشور و ملت خویش هموار سازند. نمونه آن در سال‌های کنونی، ویتنام و تایلند است و در گذشته فرانسه، بریتانیا و هلند می‌باشند. چنین کشورهایی با اینکه دیرینه تیره و تار و بعضاً شرم‌آوری داشته‌اند، تلاش کردند تا با بهره‌گیری از بخش‌های مثبت تاریخ خود برای خویش سرمایه‌ای بسازند و آن شق تاریک را در حاشیه قرار دهند. با این همه، درحالی‌که باخت‌رنشینان در تلاشند تا هرچه که در دنیا مفید و موفق است به خود نسبت دهند^(۳) یا از گاه برای خود به مانند یک کوه سرمایه بسازند ما در این زمینه ضمن غفلت، مجال و جولان را به آنان وا می‌گذاریم. در منطقه ما بسیاری از سرمایه‌های ملی و مذهبی به‌رغم قوت و ارزش جهانی آنها یا مورد توجه قرار نمی‌گیرند و یا یکسره انکار می‌شوند. هخامنشیان، ساسانیان و صفویه در موضوع حقوق بشر دستاوردهای بزرگی داشته‌اند. در اسلام چه در آیین تسنن و چه تشیع رگه‌های حقوق بشری فراوانی وجود دارد که مغفول مانده‌اند. بدتر اینکه گاه از مغفول ماندن نیز گذر کرده و راه ستیز

با آن سرمایه‌های بومی را نیز در پیش گرفتیم. به یاد داریم و داریم که چگونه طالبان با سرمایه‌های ملت مظلوم افغانستان ستیز و ستم کرد. دست‌هایی مرموز و پنهان چه اندیشه‌های اهریمنانه‌ای برای محو میراث مسلمانان و ایرانیان در سر داشته‌اند و به ناروا به آنان دشنام و تهمت وارد آورده‌اند. بر عراق پس از جنگ چه‌ها رفت و وهابیون با عظمت و افتخار اسلام و یادمان‌های رسول اکرم و ائمه اطهار در سعودی چه‌ها که نکردند. وضعیت در بخشی از تاریخ مصر نیز جز این نبود. در چنین جولانگاهی مجال تعریف به حقوق بشر و یافتن ریشه‌ها، ادبیات و فرهنگ حقوق بشری در منطقه محال می‌شود.

۶. افول اخلاقی: جایگزینی ارزش‌های علمی و اخلاقی، صراحت و یکرویی با چاکری در برابر قدرت و غرور و ستم در برابر زیردست و نیز حرص و طمع برای اندوختن هرچه بیشتر ثروت سبب می‌شوند تا اگر تعریفی هم از حقوق بشر ارائه شود تنها در لوح محفوظ باقی بماند. این امر به عدم مقاومت برای حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در منطقه منجر می‌شود و همگان به تکاپو می‌افتند که به مانند دیگران این چنین کنند تا باقی بمانند. این راز بقا است. به جرئت می‌توان گفت در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه افراد به دلیل افول اخلاقی، حقوق بشر را با توجه به منافع و موقعیت خویش تعریف می‌کنند و به همین روی مصادیقی مانند: باند، محفل، تیم، گروهک، هم‌کاسه و... جای مصادیق مدنی مانند همبستگی، مقاومت، انجمن، حزب، کانون، سازمان و مانند اینها را گرفته‌اند. در چنین وضعیتی آیا می‌توان امید به بهره‌مندی از یک فرهنگ حقوق بشری داشت؟ با نبود مصادیق مدنی همانند حزب، کانون، منشور، اساس‌نامه و مانند اینها چگونه می‌توان حقوق بشر را تعریف کرد؟

۷. آموزش و پژوهش: بزرگ‌ترین دشمن انسان‌ها جهل است. دیر فهمی حقوق بشر در بسیاری از کشورها ریشه در نادانی و عدم آموزش آنها دارد. برای مثال طرفداران یا حامیان حقوق بشر در چین یا در عربستان سعودی، پیش از هر چیز بایستی نخست مردمان این کشورها را نسبت به سودمندی حقوق و بهره‌مندی از حقوق بشر متقاعد کنند و سپس باید با حاکمان و نخبگان این دو کشور به منظور توجه به حقوق

بشر با آنها گفت‌وگو کنند. برای بسیاری از شهروندان حتی نخبگان خاورمیانه حقوق زنان و کودکان چون کار، بیکاری، رأی، تصمیم‌گیری در تدبیر منزل، ورزش، قضاوت و غیره کودکانه و خنده دارند. برای بسیاری از شهروندان خاورمیانه کاستن از مجازات‌ها، نادیده گرفتن مجازات مرگ و یا محو مجازات‌هایی چون تازیانه، قطع دست، شمشیر زدن، مجازات در ملأعام و مانند اینها اصلاً قابل پذیرش نیست. اگر در یکی از کشورهای خاورمیانه اعلام شود که قرار است مجازاتی در ملأعام اجرا شود فوج فوج افراد برای تماشای صحنه مجازات گرد هم می‌آیند. بسیاری از آدم‌ها حتی دانشگاهیان در خاورمیانه از محنت دیگران بی‌غمند و بدتر اینکه گاه رنج دیگران حتی دوستان آنان سبب‌ساز خشنودی آنان نیز می‌شود. در چنین وضعیتی چگونه می‌توان در انتظار نهادینه شدن حقوق بشر بود؟ آدم‌ها نیازمند آموزش و به ویژه تربیت هستند. چنین است که در قرآن کریم بر این موضوع تأکید می‌شود: «و يعلمهم الكتاب و الحکمه». خاورمیانه نیازمند یک آموزش جدی برای تحول فکری، شخصیتی، روانی و فرهنگی به منظور دستیابی به یک تعریف یگانه، ارزشمند و جهانی از حقوق بشر است. در این زمینه هر دو قشر توده‌ها و نخبگان نیازمند آموزش و تربیت هستند. آموزش و تربیت توده‌ها به منظور خارج کردن آنها از جهل و رفع فقر فکری آنهاست تا بدانند سودمندی حقوق بشر چیست و چرایی به‌کارگیری حقوق بشر در راستای کرامت انسانی است. وانگهی تربیت و بازآموزی نخبگان به منظور تحول شخصیتی، روانی و فرهنگی آنها است تا شاید تناقضات رفتاری و فکری آنها تصحیح شود.

میان کنشهای مفهومی

حقوق بشر به لحاظ مفهومی، میان کنش‌هایی (inter action) با مفاهیم دیگر دارد. این موضوع سبب می‌شود تا روشن بودن یا نبودن مفاهیمی که رابطه میان کنشی با حقوق بشر دارند مشخص شود. در واقع نبود یک تعریف روشن از شماری از مفاهیم به ابهام در تعریف حقوق بشر می‌انجامد. مهم‌ترین مفاهیمی که در تعامل میان کنشی با حقوق بشر هستند عبارتند از: دموکراسی، عدالت، اخلاق، انصاف، دادگستری، حاکمیت، قانون، مسئولیت، استقلال مرجع قضایی و مانند اینها. در ذیل به شماری از

آنها که ارتباط میان کنشی آنها با حقوق بشر در درجه نخست اهمیت قرار دارد می‌پردازیم:

۱. **عدالت:** شرط بروز حقوق بشر در عدالت نهفته است. اگر تعریف عدالت برگرفته از مکاتب انسانی یا الهی در نهایت به رضایت انسان برپایه کرامت وی منجر شود آنگاه می‌توان امید داشت که حقوق بشر تحقق یافته است. در این زمینه، بسیاری از نظریه‌پردازان از جمله نظریه‌پردازان لیبرال مانند جان راولز و رابرت دال موضوع حقوق بشر و عدالت را در بستر دموکراسی سیاسی مورد بحث قرار داده^(۷) و بر این باورند که ارتباط بین عدالت و دموکراسی و عدالت و حقوق بشر را نایبستی نادیده گرفت.^(۸) آنها راست می‌گویند زیرا برپایه مکتب لیبرال دموکراسی، حقوق بشر هنگامی دست یافتنی است که عدالت در یک نظام سیاسی پایه‌های مستحکمی داشته باشد. وانگهی، برای بسیاری از نخبگان به ویژه شهروندان خاورمیانه تعریف مفهوم حقوق بشر در میان کنش با تعریف عدالت به ویژه عدالت معیشتی قرار دارد. اختلاف‌ها و تفاوت‌های مقامی، ثروتی، طبقاتی و شخصیتی در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه به اندازه‌ای عمیق است که ناخواسته هریک را به موقعیت، مقام، ثروت، طبقه و شخصیت دیگری معترض می‌کند. به همین روی، عدالت‌خواهی روحیه همه شهروندان و نخبگان خاورمیانه می‌شود، حال آنکه بستر و بنیاد آن بسیار سست و ماهیت و افق نگرش آن بسیار کوتاه است. در چنین فضای حقیرانه و تیره و تاری که از مفهوم عدالت به وجود می‌آید نمی‌توان به تعریف روشنی از حقوق بشر دل بست. عدالت را بایستی فراتر از خواست محدود آدم‌هایی تعریف کرد که در حسرت زندگی و دارندگی یا مقام و موقعیت دیگرانند. مفهوم عدالت هنگامی روشن می‌شود که فلسفه زندگی آدم‌ها سعادت بشری (به باور مکاتب الهی)، یا کرامت بشری (به باور مکاتب لیبرال) باشد. آنگاه تعریف حقوق بشر آسان‌تر است.

۲. **دموکراسی:** مردم‌سالاری هنگامی پذیرفتنی است که به حقوق بشر منجر شود و حقوق بشر هنگامی انجام شدنی است که با ابزارهای دموکراتیک صورت پذیرد. نبود تعریف مناسب از دموکراسی در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه و برداشت نادرست از آن به یک میان کنش نا مناسب از حقوق بشر و دموکراسی در خاورمیانه

انجامیده است. این که اوا ارمان Eva Erman می‌گوید: «بین حقوق بشر و دموکراسی همبستگی وجود دارد»^(۹) نکته درستی است ولی اینکه ادعا می‌شود «حقوق بشر را باید با ابزارهای دموکراتیک مشروعیت بخشید»^(۱۰) ممکن است ادعای نادرستی باشد. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه، هم تعریف مردم‌سالاری نارساست و هم امکان مشروعیت بخشیدن به حقوق بشر با ابزارهای دموکراتیک فراهم نیست. به باور و ادعای بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان، مردم‌سالاری در خاورمیانه یعنی تأیید تصمیم و فرمان حاکمان با رأی مردم و مشروعیت‌سازی حقوق بشر با ابزارهای دموکراتیک یعنی بقای چند هزار ساله در سنت‌ها، خرافه‌ها و تعصب‌های کور. این میان کنش نادرست از مردم‌سالاری و حقوق بشر به ابهام در هر دو مفهوم در منطقه ما انجامیده است. سنت باختزمین در تعریف مردم‌سالاری به گونه‌ای بوده که مردم‌سالاری تا آنجا اعتبار دارد که منجر به نقض دو اصل نگردد: نخست، خواست مردم و دوم عدم تعارض با لیبرالیسم. بدین‌روی تعامل حقوق بشر با مردم‌سالاری در باختزمین یک تعامل پاسخگو، مترقی و پیش‌رونده در آن محیط است. این موضوع به دو دستاورد کلیدی در باختزمین انجامیده است: نخست تفکیک قوا به عنوان یک اصل در تضمین حقوق بشر^(۱۱) و دوم، تعامل دوسویه پارلماناریسم و حقوق بشر.^(۱۲) آیا در خاورمیانه چنین تعامل و اصلاً چنین تعریف روشنی از این دو مفهوم میان کنش وجود دارد؟ آیا هیچ کشوری از کشورهای منطقه خاورمیانه تعریف بومی یا ویژه‌ای از تعامل و میان‌کنشی دموکراسی و حقوق بشر در خاورمیانه ارائه داده است؟

۳. قانون: چندین و چند بار در کلاس‌های درسی دانشگاه از دانشجویانم پرسیدم حقوق به انگلیسی چه می‌شود؟ اصلاً حقوق را تعریف کنید. بیشتر دانشجویان حقوق را در برابر واژه Law قرار می‌دادند تا Rights. آنها تعریفی که از حقوق ارائه می‌دادند بیشتر برگرفته از حقوق وضعی positive law و الزامات و باید و نبایدهایی بود که افراد باید انجام دهند. در واقع تعریف آنها همان تعریفی بود که از قانون به معنای خاص آن در بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه وجود دارد. برای آنان با آنکه دانشجویان تحصیلات تکمیلی در مقطع دکترای حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و کارشناسی ارشد در رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل بودند تمایز بین Law و

Rights بسیار دشوار بود. حال آنکه در دوران باستان در یونان، ارسطو هنگامی که مفهوم *nomos* یا قانون را مورد توجه قرار می‌داد این مفهوم همراه با حقوق طبیعی بود.^(۱۳) ضعف در تعریف انسانی از قانون، خلط قانون با تکلیف و وظایف Duties و نیز برجستگی مفهوم قانون به معنی حفظ نظام سیاسی به شدت بر مفهوم حقوق بشر در منطقه ما سایه افکنده و تعریف حقوق بشر را تحت تأثیر خویش قرار داده است. بدتر اینکه گاه قانون در شماری از کشورهای خاورمیانه برای بقای نظام سیاسی تعریف می‌شود تا تضمین حقوق شهروندان. در واقع کنش میان قانون و حقوق بشر در منطقه ما از جنس یکدیگر نبوده و منفی است.

۴. **حاکمیت:** بدترین و بد فهم‌ترین تعریف از حاکمیت در خاورمیانه وجود دارد. نه تنها کارشناسان و سیاستمداران بلکه دانشگاهیان خاورمیانه و حتی دیگر کشورهای جنوب این‌گونه می‌اندیشند که تعامل و کنش میان حاکمیت و حقوق بشر از نوع ضد و نقیض است. به این معنی که هرچه دایره حاکمیت گسترده‌تر شود دایره حقوق بشر تنگ‌تر می‌شود. این نادرست‌ترین پدیده میان کنشی از حاکمیت و حقوق بشر است. ژان بدن و بسیاری دیگر از دانشمندان علم سیاست هنگامی که حاکمیت Sovereignty را تعریف می‌کردند اصولی مانند اعمال نظم، قانون، بهره‌مندی از اقتدار، پاسداری از مرزها و استقلال را مد نظر داشتند. آیا این اصول در تعارض با حقوق بشرند؟ امروزه برخی افراد در کشورهای جنوب و شمار اندکی در شمال حاکمیت را به معنای تناقض فرامانروایان و حکومت با حقوق افراد و حقوق بشر در نظر می‌گیرند. این یک تعریف نادرست از حاکمیت است. اصولاً در کشورهای شمال اساس و جوهره حاکمیت برگرفته از خواست و اراده مردم و اصول یاد شده در بالا است. به همین روی، هیچ‌گاه - و بایستی با تأکید گفت - هیچ‌گاه شنیده نشده که حاکمیت در سوئیس یا امریکا یا هلند به خاطر وسعت حقوق بشر در این کشورها آسیب دیده یا محدود شود یا حاکمیت این کشورها ضعیف گردد.

مشکل کشورهای جنوب در این است که آنان از حاکمیت واقعی به معنای علمی آن بی‌بهره‌اند. به همین روی هرچه که حقوق بشر گسترده‌تر شود حاکمیت در چنین کشورهایی تنگ‌تر یا ضعیف می‌شود و همین‌طور برعکس. کنش میان حاکمیت و

حقوق بشر در خاورمیانه به اشتباه در تعارض و تناقض با یکدیگر است. این موضوع به دلیل تعریف نادرست از حاکمیت است که بر دایره گستردگی حقوق بشر نیز اثر منفی می‌گذارد.

۵. مسئولیت: مفهوم و معنای واژه «مسئول» در ادبیات ما بیشتر با رئیس، مدیر، تصمیم‌گیر و فرد دارای قدرت گره خورده و تعریف و تبیین می‌شود. برای نخستین بار به سال ۱۳۷۱ خورشیدی بود که یکی از همکاران متعهد و متخصص در حوزه نوسازی سیاسی آن را از زاویه واژه سؤال و فرد مورد سؤال قرار گرفته برای من تعریف کرد. واقعیت آن است که «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» و نیز جمله امیر مؤمنان علی (ع): «فاسئلونی فانا فیکم» برای شهروندان و حاکمان منطقه ما جا نیافتاده است. خود مسئولان نیز به واسطه نادانی توده‌ها بر آنان فرمانروایی می‌کنند تا مسئولیت‌پذیری و مسئول بودن. بدتر اینکه برخی نیز در کشورهای خاورمیانه فرعون‌ی می‌کنند و خود را حتی در برابر پروردگار پاسخگو نمی‌دانند. به راستی که امروزه در خاورمیانه شمار لویی چهاردهم‌ها بسیار فراوان شده که می‌گفت: «خدا من هستم، قانون من هستم». با این تفاوت که او این ادعاها را در قرن شانزدهم ارائه می‌کرد و امروز قرن بیست‌ویکم است. کنش میان مسئولیت و حقوق بشر از این پیش‌زمینه نادرست مفهومی و ابهام در تعریف رنج می‌برد. این موضوع سبب شده است تا نتوانیم تعامل مناسبی میان حقوق بشر و اصل مسئولیت برقرار کنیم. درحالی‌که امروزه فرد هم به عنوان یکی از موضوعات حقوق بین‌الملل و هم دارای مسئولیت فردی در حقوق بین‌الملل به عنوان یکی از اصول حقوق بین‌الملل نوین مورد بررسی و مطالعه است ولی اصل مسئولیت در خاورمیانه به شدت مبهم و ناشناخته است. برای بسیاری از شهروندان و حاکمان کشورهای خاورمیانه حکم بازداشت رئیس‌جمهور سودان از سوی دیوان کیفری بین‌المللی عجیب و پذیرفتنی نبود. حال آنکه امروزه به واسطه تعریف موسع از واژه مسئولیت حتی رؤسای کشورها هم باید از کوچک‌ترین نقض اصول حقوق بشر اجتناب کنند.^(۱۴)

دستاورد

حقوق بشر در خاورمیانه دست یافتنی است اگر تعریف آن را بدانیم. حقوق بشر در خاورمیانه شیرین است اگر مصداق‌های تقویت و تضعیف آن را بشناسیم. اگر رفتارها و باورهای نخبگان و شهروندان خاورمیانه تحت تأثیر تعریف درست آن قرار گیرد و اگر میان کنش مناسبی میان آن با تعریف دیگر مفاهیم پایه‌ای برقرار شود، حقوق بشر در خاورمیانه قابل فهم می‌شود. به‌رغم اینکه استانداردهای حقوق بشر در روابط بین‌المللی تثبیت شده‌اند^(۱۵) ولی امروز روز ناشناخته‌های مفهومی حقوق بشر سبب‌ساز گره‌های کوری در تحول حقوق بشر در منطقه ما شده‌اند. همین امر به شکل نیافتن قراردادهای معاهده و کنوانسیون و نیز نهاد، دیوان و دادگاه در منطقه ما انجامیده است. امروز ما از نبود یک کنوانسیون مؤثر حقوق بشری خاورمیانه‌ای در منطقه رنج می‌بریم. همچنین نبود نهادهای قضایی یا پیگیر در زمینه نقض حقوق بشر بسیار شفاف است. بهره‌مندی از کنوانسیون مؤثر حقوق بشری و یک دادگاه یا دیوان حقوق بشری برای پیگیری خواسته‌های شهروندان منطقه نهفته در تعریف، فرهنگ، میان کنش و رفع ابهام‌های شناختی حقوق بشر است.

اگر الگوی باخترزمین در زمینه دادگاه اروپایی حقوق بشر برگرفته از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و پروتکل‌های آن را در تعارض فرهنگی با منطقه و ارزش‌های خود بدانیم در برابر دادگاه بین‌المللی حقوق بشر و دادگاه افریقایی حقوق بشر چه می‌توانیم بگوییم؟ دست‌کم افریقا و امریکای لاتین و مرکزی توانسته‌اند الگوهای خوبی در این زمینه برای کشورهای جنوب ارائه کنند. این دو الگو خود پاسخگوی تعارض‌های نسبی‌گرایان و جهان‌شمول‌گرایان حقوق بشری هستند.^(۱۶) زیرا دو منطقه یاد شده با تعریف ویژه و بومی خود از حقوق بشر توانسته‌اند الگوی جهان‌شمول و هم‌پوشان با فرهنگ بومی خویش ارائه کنند. افریقا بر نسل دوم و سوم حقوق بشر تأکید و حقوق مردمان و ملت‌ها در رهایی از هرگونه استعمار و استثمار را مورد توجه قرار داد. امریکای لاتین و مرکزی نیز گسترده‌ترین دایره برای حقوق بنیادین بشر *noyau dur* را تعریف و کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر و دادگاه بین‌المللی حقوق بشر را پدید آورده است.

اضافه بر اینها، امروزه باید یک مسئولیت جهانی که شامل همه دولت‌ها باشد برای تعریف و مسئولیت در برابر حقوق بشر شکل گیرد. این نکته اکنون در جامعه بین‌المللی در حال تقویت و گسترش است. تعریف حقوق بشر اکنون از سوی محاکم کیفری دایمی مانند دیوان کیفری بین‌المللی و محاکم کیفری موقت یا ad hoc در قالب تصمیمات حقوقی و قانونی در حال انجام است.^(۱۷) این امر به حاکمیت یک سلسله مفاهیم جهانی انجامیده است به گونه‌ای که در تعریف حقوق بشر علاوه بر حقوق مدنی و سیاسی و نیز حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق محیط زیست و حق صلح و توسعه، حریم خصوصی افراد، اطلاعات شخصی افراد، خیر عمومی^(۱۸) و به ویژه خانواده و هر آنچه برای افراد می‌تواند مؤثر و سودمند باشد بایستی مورد احترام قرار گیرند. خاورمیانه در این زمینه با دیگران بسیار فاصله دارد. بدین روی، در تعریف حقوق بشر نیازمند یک مسئولیت جهانی هستیم که باید دربرگیرنده مسئولیت در امور اخلاقی، سیاسی و در بیشتر موارد حقوقی باشد تا جنایت یا سوءاستفاده از حقوق پیش نیاید.^(۱۹)

قاعدتا باید دانشگاه و دانشگاهیان به ویژه متخصصین رشته‌های روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل و نیز دست‌اندرکاران آموزش و مطالعه حقوق بشر به گسترش و نهادینه شدن حقوق بشر در یک کشور کمک کنند.^(۲۰) حال آنکه در خاورمیانه دانشگاه خود از موانع جدی حقوق بشر است. در بسیاری از دانشگاه‌های کشورهای خاورمیانه نگاه دانشگاهیان به حقوق بشر بیشتر یک نگاه ابزاری است. وانگهی در خود این دانشگاه‌ها حتی در رشته‌هایی مانند روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، حقوق عمومی و علوم سیاسی چه در مقطع کارشناسی، چه کارشناسی ارشد و چه دکتری درسی به نام حقوق بشر یافت نمی‌شود و اگر هم در درس اختیاری و برنامه‌های دروس اصلی وجود داشته باشد جدی گرفته نمی‌شود. با نگاه این‌چنینی در جایی که در خاورمیانه به آن دانشگاه می‌گویند چه امیدی به ارائه تعریف و تبیین از حقوق بشر می‌توان داشت. به جرئت باید گفت که دانشجویان در خاورمیانه در حوزه تعریف، شناخت و فهم حقوق بشر از دانشگاه و استادان خود به مراتب جلوترند و از آنها پیشی گرفته‌اند. این یعنی اینکه نهادهای آموزشی نقش خود را ایفا نمی‌کنند و تعاریف مدنی حقوق بشر در

جاهای دیگری خارج از دانشگاه شکل گرفته‌اند. ضمن اینکه آنان که در سنت باقی ماندند دست‌کم بسیار محدودتر و کمتر از دانشگاهیان به تعریف درست از حقوق بشر آسیب وارد کرده‌اند. به راستی اگر سنت‌ها و مذهب در خاورمیانه به شیوه‌ای اصولی و طبیعی بقا می‌داشتند، حقوق بشر آسان‌تر در این منطقه تعریف می‌شد و ما گواه آشتی حقوق بشر در فرهنگ خاورمیانه‌ای‌ها با باخترنشینان آن‌گونه که النعیمی می‌گفت می‌بودیم. *

پی‌نوشت‌ها:

1. David Forsythe, *Human Rights in International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press, 2006, p. 259.
 2. Neil Englehart, Mahmood Monshipouri, et al (eds.), *Constructing Human Rights in the Age of Globalization*, 2003, specially see Chap. 11.
- کتاب یاد شده به سفارش پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری از سوی نگارنده به زبان پارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسید.
۳. عبداللهی النعیمی استاد دانشگاه اموری آمریکا از نویسندگان و دانشمندان برجسته در زمینه مطالعات نظری و فلسفی حقوق بشر است. النعیمی به خاطر دیدگاه‌های علمی خود مورد غضب دستگاه حکومتی سودان قرار گرفت و ناچار به مهاجرت به آمریکا شد. یافته‌های علمی او توانست پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به ادعاهای دانشمندان حقوق بشری باختر زمین در اینکه تنها فرهنگ باختر زمین درباره حقوق بشر توانمند و پاسخگو است بدهد.
4. Jon Mandel, *Global Justice*, Cambridge: Polity, 2006, p. 51.
 5. See: Victor Conde, *Handbook of International Human Rights Terminology*, Nebraska: University of Nebraska Press, 2004.
 6. Nayyar Shamsi, *Human Rgihts and Islam*, New Delhi: Reference Press, 2003, p. 28.
 7. Carol C. Gould, *Globalizing Democracy and Human Rights*, New York: Cambridge University Press, 2004, p. 13.
 8. *Ibid.*, p. 15.
 9. Eva Erman, *Human Rights and Democracy*, Aldershot: Ashgate, 2005, p. 1.
 10. *Ibid.*, p. 121.
 11. Joh Norison, Kieran McEvoy, Gordon Anthony, *Judges, Transition, and Human Rights*, Oxford: Oxford University Press, 2007, p. 73.
 12. *Ibid.*, 357.
 13. Jack Mahoney, *The Challenge of Human Rights*, Oxford: Blackwell Publishing, 2007, pp. 1-33.
 14. Henry Stiener, Philip Alston, Ryan Goodman, *International Human Rights in Context*, New York: Oxford University Press, 2008, pp. 475-496.
 15. David Forsythe, *op.cit.*, p. 29.

۱۶. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به:

Ibid., pp. 517-519.

۱۷. بنگرید:

Mathias Koenig-Archbugi and Michael Zürn (eds.), *New Methods of Governance in the Global System*, New York: Palgrave, 2006, p. 31.

18. *Ibid.*, p. 125 and 201.

19. Steven R. Ratner, Jason S. Abrams, *Accountability for Human Rights Atrocities in International Law*, New York: Oxford University Press, 2001, p. 336.

20. Julie A. Mertus, *The United Nations and Human Rights*, Oxford: Routledge, 2005, p. 106.